

فصلنامه رهیافت های نوین در مطالعات اسلامی

License Number: ۸۵۶۲۵ Article Cod: Y1N1A3 ISSN-P: ۲۶۷۶-۶۴۴۲

گفتمان راهبردی عنصر «حق حاکمیت» در آمدی روش شناسانه برمیثاق قانون اساسی

(رجحان رویکرد اصلاحی حاکمیت قانون)

امین حسونند

دانش آموخته بورسیه حقوق دانشکده حقوق دانشگاه امام حسین علیه السلام

چکیده

قانون اساسی عالی ترین سند سیاسی حقوقی ملت، به عنوان میثاق ملی و مبین اراده ملت، دربردارنده قواعد اساسی و بنیادین در خصوص قدرت سیاسی، روابط زمامداران با شهروندان می باشد که متولی، متجلی و مظهر اندیشه ها و آراییی است که سبق بر آن شکل گرفته اند. به منظور دفع استبداد و خودکامگی، روابط دولت و شهروندان باید براساس قانون باشد فلذا قانون اساسی باید طوری تدوین شود که تنظیم روابط قوای حاکم با مردم براساس قانون صورت پذیرد. باری، قانون اساسی و حاکمیت آن بر دستگاه های حکومتی یکی از ملزومات تحقق حکومت مردم سالارانه امروز و صورت قانونی شده نمادهای سیاسی و پدیده های سیاسی موجود در جامعه است. یکی از مهم ترین رگه های حقوقی و قانون اساسی و اصل حاکمیت، تعریف و منشأ آن است. حاکمیت و به تعبیر فارابی «افضل الریاسه» یا «اقتدار تام» سنگ زیرین روابط بین دولت و شهروندان، اساسی ترین «ارزش بنیادین سیاسی» محسوب می شود. حاکمیت قانون به عنوان ارزشی که مبنای آن باید امور عمومی و قواعد عام، واضح و معطوف به آینده

اداره شود از نخستین گام‌های تئوری برای دستیابی به عدالت، به‌منزله قلب و مرکز ارزش‌های سیاسی است. اصل حاکمیت قانون به عنوان سنت سیاسی حقوقی رایج در هر کشور ریشه در تاریخ و فرهنگ سیاسی آن سرزمین دارد و از جمله مقوله‌هایی است که به‌شدت متأثر از ایدئولوژی حاکم بر نظام سیاسی است. بنا علی‌هذا پرسش این است: رویکرد تقنینی مقنن در تنظیم تعامل آزادی و حاکمیت قانون چگونه است؟ این نوشتار که به‌صورت توصیفی تحلیلی و در عین حال کتابخانه‌ای انجام شده است بر آن است که ضمن تبیین حق حاکمیت، به مفهوم‌شناسی اصل حاکمیت قانون به‌مثابه یکی از اصول حاکم بر محدودیت حقوق و آزادی‌ها، چیستی و آسیب‌شناسی مدل‌های کنترل قضایی می‌پردازد.



بخش اول: کلیات

حاکمیت، بنیادی‌ترین مفهوم سیاسی است. حاکمیت اصیل و مطلق به کسی متعلق است که قدرت قانون‌گذاری را در اختیار دارد. کسی که قدرت مشروع قانون‌گذاری دارد، در واقع مرجع اصیل و مشروع تمام اقتدارهای حکومتی به حساب می‌آید و سایر قوای حکومتی تابع آن است، زیرا سایر قوای حکومتی تابع وضع و تغییر قانونی است که در حوزه اختیار و صلاحیت این قوه قرار دارد.^۱ «حاکمیت سیاسی» از عناوین مطرح در علم سیاست است که در مباحث مربوط به دولت و حکومت، اهمیت ویژه‌ای دارد و متفکران علم سیاست درباره آن، بسیار بحث کرده‌اند. حاکمیت گاهی به معنای «اقتدار» است که هم در زمینه امور سیاسی مطرح می‌شود و از اقتدار دولت در اداره امور یک کشور بحث می‌کند و هم در زمینه حقوق بین‌الملل، مطرح می‌شود، اما حاکمیت به‌طور مطلق، به معنای اول انصراف دارد.^۲ از این رو، حاکمیت یکی از مفاهیم حقوقی و سیاسی است که در متون تاریخی، سیاسی و حقوقی، بسیار استعمال شده است.^۳ اصل اول قانون اساسی مصوب سوم سپتامبر ۱۷۹۲ در فرانسه، اصل اول قانون اساسی ایتالیا، مصوب ۲۷ دسامبر ۱۹۴۷، اصل ۱۶ قانون اساسی مصر مصوب ۱۶ ژانویه ۱۹۵۶، اصل اول قانون اساسی ژاپن مصوب ۳ نوامبر ۱۹۴۶ و بالاخره اصل ۵۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران این واژه را به کار برده‌اند. مفهوم و سیاق قانون اساسی به‌طور مؤکد مؤید این کلام است که یکی از عناصر و ارکان اصلی تشکیل دهنده بدنه دولت، عنصر

^۱ یوسفی، حیات الله، ساختار حکومت در اسلام، نشر کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۹، ص ۷۳

^۲ رستمیان، محمدعلی، حاکمیت سیاسی معصومان، ناشر دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۸۱، ص ۱۳

^۳ زرنگ، محمد، سرگذشت قانون اساسی در سه کشور ایران، فرانسه، آمریکا، نشر انتشارات مرکز اسناد انقلاب

حاکمیت یا قدرت سیاسی است و در واقع اساس و ماهیت هر حکومتی نیز حاکمیت آن می‌باشد. به همین جهت عنصر حاکمیت و شناخت دقیق آن لازم و ضروری است.^۱

بند اول: طرح مطلب و بیان مسئله

به منظور جلوگیری از استبداد و خودرایی، کلیه روابط حاکمان و شهروندان باید براساس قانون باشد. بر این اساس، حاکمان مجری قوانین وضع شده‌ای می‌شوند که در حقیقت مردم خود به‌طور مستقیم و غیرمستقیم (از طریق نمایندگان) آن را تصویب نموده‌اند. لذا اصول قانون اساسی باید طوری تنظیم شود که تنظیم روابط قوای حاکم با یکدیگر و با مردم بر اساس قانون صورت پذیرد. در واقع قانون اساسی مطلوب با درج وظایف و اختیارات حاکمان، محدوده‌ای را به‌موجب قوانین مقرر می‌پردازد و زمینه‌ساز تشکیل یک «دولت قانونمند» می‌شود.^۲ در هر صورت در حقوق و علوم سیاسی معنای حاکمیت و حکومت مورد توجه بسیاری از علمای این رشته از علوم قرار گرفته و مفاهیم و تعاریف گوناگونی برای آن اظهار نموده‌اند. موضوع اصلی عموم حاکمیت‌ها را بایستی از نحوه تلقی آنان به حقوق اساسی حاکم بر انسان‌ها جستجو نمود. در واقع نحوه نگرش به حقوق اساسی تا حدود زیادی تلازم با نوع حکومت‌ها و رژیم‌های سیاسی دارد.^۳ تأثیرپذیری ساختار سیاسی حکومت از نظریه حاکمیت و توافق یا عدم توافق یک نظریه با ساختار سیاسی خاص به این معنی است که نظریه‌های حاکمیت رابطه مستقیمی با تئوری سیاسی حکومت‌ها و به‌طور مشخص رابطه بسیار مهم با ساختارهای حکومت و نظام سیاسی به‌عنوان مبنا اتخاذ می‌شود. یک نوع ساختار سیاسی خاصی را برای

^۱ شعبانی، قاسم، حقوق اساسی، انتشارات اطلاعات، ۱۳۹۱، ص ۴۹

^۲ خسروی، حسن، حقوق اساسی، انتشارات خرسندی، ۱۳۹۵، ص ۴۹

^۳ یوسفی، همان، ص ۷۴

حکومت انتخاب می‌کند. حال پرسش برجسته این است که جایگاه عنصر حاکمیت در تضمین حقوق ملت در چارچوب منشور قانون اساسی به چه صورت تعریف و تضمین حق شده است؟ پژوهش حاضر به تحلیل تخصصی واژگان علم حقوق حاکمیت در پرتو سیاست پرداخته و جایگاه عنصر حاکمیت را در بطن قانون اساسی دگردیسی می‌نماید.

بخش دوم: مفهوم‌شناسی واژگان عنصر حاکمیت

دولت: دولت در زبان فارسی به معنای ثروت، نیکبختی، پیروزی، جاه و مقام است. در زبان عربی به معنای تفسیر و عدم ثبات است. دولت جمعیتی از افراد است که در خاک معینی زندگی می‌کنند و تابع یک قدرت عمومی از خود می‌باشند. هر دولت متشکل از نهادها و سازمان‌هایی است که سهمی در شکل‌گیری شخصیت آن دارد. این نهادها و سازمان‌ها در گذر زمان تغییر می‌کنند ولی اصل شخصیت دولت تغییر نکرده و ثابت باقی می‌ماند که با توجه به شرایط سیاسی و اجتماعی در معرض خطر قرار می‌گیرد.

حکومت: حکومت قدرت سیاسی سازمان یافته‌ای است که بر جمعیت یک سرزمین اعمال حاکمیت می‌کند. واژه حکومت از ریشه عربی (حکم) می‌آید که به معنای قضاوت کردن و دستور دادن است. عنصر حکومت ابزاری است که به وسیله آن سیاست‌های دولت مورد اعمال واقع می‌شوند و به نوعی سیاست‌گذار و تعیین کننده راهبردهای پیش روی کشور است. در بسط واژگان حکومت آورده‌اند: «حکومت عبارتست از مجموعه نهادهای فرمانروا، وظایف و اختیارات هر کدام از آنها و روابطی که میان اندام‌های حکومتی موجود است»^۱

^۱ قاضی، ابوالفضل، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، نشر میزان، زمستان ۱۳۹۳، ص ۱۰۷

حاکمیت: «حاکمیت عبارتست از قدرت عالیه تصمیم‌گیری و وضع قوانین، اجرای تصمیمات از طرف حکومت یک کشور. حاکمیت، تجلی حکومت و بزرگ‌ترین عملکرد آن است»^۱ واژه حاکمیت به معنای قدرت عالی و برتر، اولین بار توسط ژان بودن^۲ فرانسوی وارد علوم سیاسی شد و در کتاب معروف خودش به نام شش کتاب جمهوری می‌گوید:

«حاکمیت قدرت مطلق و لایزال دولتهاست که هیچ قدرتی و مقامی جز اراده خداوند نمی‌تواند آن را محدود کند و حاکمیت صفت خاص دولت است که سایر گروه‌های اجتماعی فاقد آن می‌باشد و دولت بدون حاکمیت مثل کشتی بدون سکان و دستگاه هدایت است»^۳

حقوق اساسی: اساس در لغت به معنای اصیل، ریشه، بنیاد، پایه و شالوده است، اساس یعنی یک امر محکم، بنیادی، ریشه‌ای، پایه‌ای و زیربنایی که امور دیگر بر روی آن بنیاد شده و استوار باشند؛ لذا حقوق اساسی یعنی پایه و زیربنا، حقوق ریشه‌ای و بنیادی و حقوق کلی و اصولی است که بسیاری از حقوق بر روی آن قرار دارد و از آن ناشی و متفرع می‌شوند.^۴ در جایی دیگر می‌خوانیم «حقوق اساسی، علم مطالعه و بررسی قواعد بنیادین و اساسی حاکم بر قدرت و صلاحیت انواع مختلف نهادها و مقامات حکومتی است و چهارچوبه‌ای است که در آن ساختار و سازماندهی قوای حکومتی، وظایف و صلاحیت‌ها و اختیارات دولت و حقوق ملت و نحوه تعامل این دو با یکدیگر مشخص می‌گردد»^۵.

^۱ علی بابایی، غلام‌رضا، فرهنگ علوم سیاسی، جلد اول، نشر ویس، ص ۲۲۰

^۲ Jean Bodin

^۳ مدنی، سید جلال‌الدین، حقوق اساسی، نشر پایدار، ۱۳۸۷، ص ۱۱

^۴ هاشم‌زاده، هاشم، گفته‌هایی در حقوق اساسی کاربردی، نشر میزان، ۱۳۸۴، ص ۱۳

^۵ خسروی، همان، ص ۳۸

بخش سوم: روش‌شناسی تحقیق

در این جستار از روش تحلیل متن، در کنار تحلیل توصیفی، از روش «کلاسیک» استفاده شده است به این صورت که مقدمتاً طرح پرسش شده سپس پاسخ متناسب با پرسش به صورت درون متنی ارائه می‌گردد. در روش تحلیل متن، ارتباط بین رجوع به متن و نتیجه‌گیری درباره هر مطلب، دو سویه و مکرر است، یعنی با طرح پرسش جستجو در متن آغاز می‌شود و پس از مطالعه متن ممکن است برخی از قسمت‌های آن، معنای قسمت دیگر را عوض کند. روش این پژوهش براساس موضوع تحلیل متن است مبنای کار براساس روش تحلیل متن به صورت طرح پرسش و پاسخ درون متنی نمایه می‌گردد. به کارگیری روش تحلیل متن برای فهم مدل و الگوی اسلامی بر این فرض استوار است که خداوند در نظام خود یا سایر مفسران در ذهن خود نظم فکری نسبت به جهان هستی، انسان، جامعه، طبیعت و غیره داشته‌اند اما به صورت منظم، سیستماتیک و طبقه‌بندی بیان نشده‌اند با وجود این هر گاه پیامبر در طول زمان نزول آیات با حوادث یا پرسش‌هایی روبه‌رو شده یا در مقام برگزیدن تصمیم و بیان چگونگی عملی قرار گرفته، براساس بینش الهی و دینی خود اظهار نظر کرده است. مفسر و تحلیل‌گر متن در این روش سعی می‌کند تا از راه تحلیل شرایط محیطی، فرهنگی و اجتماعی و تحلیل اجرایی این آثار به نظم و چارچوب فکری و بینش و اندیشه الهی صاحب اثر پی ببرد و با استنادهای مورد نیاز، ساختار جدیدی به اندیشه‌های او ببخشد.

بخش چهارم: مفهوم و چیستی «حاکمیت»

واژه‌های حاکمیت و ولایت و قدرت عمومی، تعبیرهای گوناگون از یک واقعیت اساسی است. دولت صلاحیت و اختیار دارد که اراده خود را، چه در مقام اداره کشور و چه در مقام

وضع و اجرای قانون بر اشخاص و سایر سازمان‌های اجتماعی و صنفی تحمیل کند. به بیان دیگر، در هر کشور دولت سخن آخر را می‌گوید و هیچ قدرت و صلاحیتی برتر از آن نیست.^۱ از دیدگاه عقلی، کسی صلاحیت وضع قانون دارد که دارای صفت‌ها و اوصافی خاص باشد. در وهله اول واضح باید دارای علم به مصالح و مفساد واقعی انسان‌ها باشد و راه‌های دستیابی به این مصالح را نیز به صورت درست رهنمون باشد تا قوانین او ضامن سعادت بشر و تأمین‌کننده مصالح واقعی و حقیقی انسان باشد. در مرحله بعد قانون می‌تواند راه‌های اصلی رسیدن به مصالح واقعی را نیز تأمین کند لذا کسی باید قانون‌گذار باشد که به تمام راه‌های اصلی و درست آگاه باشد.

دومین شرط لازم برای یک قانون، این است که قانون‌گذار باید در وضع قانون از اغراض شخصی و منافع منحصر به فردی دور باشد. شرط سوم در حاکمیت و قانون‌گذاری این است که قانون‌گذار باید حکیم باشد.^۲ موضوع اصلی عمومی حاکمیت‌ها را بایستی از نحوه تلقی آنان به حقوق اساسی حاکم بر انسان‌ها جستجو نمود.^۳ عنصر حاکمیت قدرت عالی‌ای است که اولاً بر کشور و مردم آن اقتدار و برتری بلامنازع دارد به تریبی که همگان در داخل کشور از آن اطاعت کنند و ثانیاً، کشورهای دیگر آن را به رسمیت شناخته و مورد احترام قرار دهند.^۴ برای تحقق حاکمیت کافی نیست که مدعی حکومت توانی اجرای اراده خود را داشته باشد. وجود قدرت به تنهایی دولت را به وجود نمی‌آورد. ایجاد دولت نیاز به سازمان حقوقی و فعالیت و سرزمین دارد. قدرتی دارای ارزش است که فعلیت و تحقق خارجی پیدا کند و تنها در این

^۱ کاتوزیان، ناصر، مبانی حقوق عمومی، نشر میزان، ۱۳۸۳، ص ۱۸۶

^۲ یوسفی، همان، ص ۷۰۷

^۳ شفیع، غلامرضا، دین و دولت در اسلامف نشر میراث ملل، ۱۳۷۶، ص ۲۵

^۴ هاشمی، سید محمد، حقوق اساسی، نشر میزان، ۱۳۸۷، ص ۱

صورت است که می‌توان آن را حکومت نامید.^۱ بر پایه همین قدرت است که قوه قانون‌گذاری دولت وضع قاعده می‌کند که دیگران چگونه باید رفتار کنند، قوه قضایی به تمیز حق و اجرای عدالت و فصل خصومت دست می‌زند و دستگاه اداری همچون مدیری مقتدر به ایجاد نظم و دفاع از کشور، توزیع ثروت و مناصب و مشاغل می‌پردازد. از جمله اصول ارزشی و مترقی در فلسفه سیاسی و حقوق، حاکمیت قانون است. حاکمیت قانون تعادل بخش دو نگرانی عمده است: از یک سو اختیارات اعطایی به حکومت باید به نحوی باشد که به ساختارها و مقامات حکومتی امکان دهد که کشور را اداره نمایند و از سوی دیگر لازم است از فراگیری قدرت حکومت جلوگیری شده و از تهدید آزادی‌های شهروندان توسط عملکردهای اقتدارگرایانه آن جلوگیری گردد. حاکمیت قانون تعادل و توازن این دو نیاز جامعه سالم و دارای سامان را تأمین می‌کند. کارکردهای اصلی حاکمیت قانون، کنترل قدرت سیاسی، انتظام بخشی اداره امور عمومی، تضمین حقوق و آزادی‌های شهروندان می‌باشد.^۲ اساس و ماهیت هر حکومتی حاکمیت آن است. بنابر تعریفی برجسته «حاکمیت عبارتست از قدرت عالی دولت که قانون‌گذاری و اجرای قانون را برعهده دارد و بالاتر از آن قدرتی نیست».^۳

بند اول: دستورگرایی^۴

دستورگرایی یا مشروطه‌گرایی، ایده‌ایست مبتنی بر محدود کردن دولت به وسیله قانون و مستلزم توازن میان قوای حکومتی از یک طرف و حفظ و حمایت از حقوق و آزادی‌های افراد

^۱ کاتوزیان، همان، ص ۱۸۶

^۲ خسروی، همان، ص ۳۵

^۳ طلوعی، محمود، فرهنگ جامع سیاسی، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۷۱

^۴ constitutionalism

از طرف دیگر است.^۱ به عبارتی ایده مشروطه‌گرایی در راستای پذیرش حاکمیت و مشارکت مردم در اداره امور عمومی، جلوگیری از استبداد و خودکامگی، اداره امور عمومی براساس نظام ارزشی و بینشی موجود در جامعه و تحکیم نظارت مردم بر حکومت از طریق مکانیزم‌های مختلف نظارتی و پاسخگویی دولت به مردم و اینکه حفظ و صیانت از حقوق و آزادی‌های مردم به‌عنوان یک تکلیف دولت، شکل گرفته است. مشروطه‌خواهی با نگرش مبارزه با دولت‌های خودکامه و مطلقه و گسترش و حمایت از حقوق و آزادی‌های افراد در جامعه بنا نهاده شده است.

بند دوم: خواستگاه و منشأ حاکمیت

منظور از منشأ حاکمیت، پیدا کردن سرچشمه اقتدار دولت و صلاحیت فرمانروایی موجود در جامعه است و اینکه ریشه و پایه صلاحیت دولت از کجا نشأت می‌گیرد. نظرات و دیدگاه‌های مختلفی در این ارتباط از سوی اندیشمندان علوم سیاسی، فلسفه، جامعه‌شناسی و حقوق مطرح شده است که بررسی همه آن‌ها خارج از حوصله این پژوهش است. از جمله این نظریات می‌توان به نظریه حاکمیت الهی، فطری و طبیعی، غلبه و زور، فرهنگ‌مدی یا ایزدی، قراردادی و مردمی اشاره نمود. در این میان حاکمیت الهی و مردمی بیشتر رنگ و بوی حقوقی دارد که به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

بند سوم: حاکمیت الهی (تئوکراتیک)

حاکمیت، بنیادی‌ترین مفهوم سیاسی است. حاکمیت اصیل و مطلق به کسی متعلق است که قدرت قانون‌گذاری را در اختیار دارد. کسی که قدرت مشروع قانون‌گذاری دارد در واقع

^۱ Wikipedia Free Encyclopedia, "Constitutionalism"

مرجع اصیل و مشروع تمام اقتدارهای حکومتی به حساب می‌آید و سایر قوای حکومتی تابع آن است، زیرا سایه قوای حکومتی تابع وضع و تغییر قانونی است که در حوزه اختیار و صلاحیت این قوه قرار دارد. اندیشمندان سیاسی و دانشمندان حقوق اساسی، حاکمیت را «قدرت برتر فرماندهی یا امکان اعمال اراده فوق اراده‌ها»^۱ تعریف کرده‌اند. تأثیرپذیری ساختار سیاسی حکومت از نظریه حاکمیت و توافق یا عدم توافق یک نظریه با ساختار سیاسی خاص به این معنی است که نظریه‌های حاکمیت رابطه مستقیمی با تئوری سیاسی حکومت‌ها و به‌طور مشخص رابطه بسیار مهم با ساختارهای حکومت و انواع نظام سیاسی دارد. هر نوع حاکمیتی که در حکومت و نظام سیاسی به عنوان مبنا اتخاذ می‌شود یک نوع ساختار سیاسی خاصی را برای حکومت انتخاب می‌کند. بر همین اساس، اصل حاکمیت الهی را به عنوان اصل مشروعیت بخش و مبنایی تعیین کننده در ساختار حکومت اسلامی در نظر گرفته‌ایم و معتقد هستیم که هر نظریه‌ای که در باب حاکمیت پذیرفته می‌شود ما را ملزم خواهد کرد که نسبت به تعیین ساختار خاصی از حکومت اعلام موضع نماییم و از این رو ناچاریم ساختارهای سیاسی خاصی را برای حکومت و مبتنی بر تئوری حاکمیت الهی پی‌ریزی نماییم. آن هم ساختارهایی که با نظریه حاکمیت الهی سازگار بوده و یا لاقلاً در تنافی روشنی با آن نباشد. ساختار حکومت اسلامی باید به‌گونه‌ای طراحی و انتخاب شود که با نظریه حاکمیت الهی سازگار باشد و این اصل در تمام مراحل اعمال حاکمیت تعیین کننده خواهد بود.^۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی تحت تأثیر فلسفه سیاسی و پایه‌های اعتقادی مندرج در اصل دوم قانون

^۱ قاضی، ابوالفضل، همان، ص ۱۸۷

^۲ یوسفی، همان، ۷۴

اساسی پاسخی خاص به منشأ قدرت در جامعه داده است. اصل پنجاه و ششم قانون اساسی اشعار می‌دارد:

«حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت خویش حاکم ساخته است. هیچ کسی نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند. یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت، این حق خداداد را از طُرقی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند^۱». در یک بررسی گذرا پیرامون اصل حاکمیت و کلیات آن در اندیشه اسلامی این گونه می‌توان جمع‌بندی کرد:

۱. قلمرو دین منحصر به حوزه اخلاقی و احکام فردی و روابط انسان و خدا و احوال آخرت نیست بلکه تعالیم الهی، شامل هدایت انسان می‌باشد.
۲. دین در مسائل اصلی و پرسش‌های اساسی حیات فردی و اجتماعی ارائه طریق کرده و ارزش‌های ثابت و عام و چهارچوب‌های کلی سعادت انسان را در دنیا مشخص کرده است.
۳. عادلانه بودن، فطری بودن، حق بودن و انسانی بودن از جمله ارزش‌هایی است که دین باید واجد آن باشد و احکام درونی دین می‌بایست با آن اوصاف بیرونی موافق باشد تا موجب پذیرش قرار گیرد.
۴. تشکیل حکومت با توجه به ابعاد گسترده فرامین و دستورهای دنیوی و آخرت به منظور تحقق اهداف عالیه دینی یک ضرورت است براساس هر فعلی از جمله عملکردهای سیاسی چه از جانب دولت و چه از سوی ملت چنانچه ناسازگار با دین باشد ممنوع است^۲.

^۱ زرنگ، همان، ۱۵۵

^۲ یوسفی، همان، ۷۴

مبنای نظریه حاکمیت الهی (تئوکراتیک) به اراده خارج از بشر برمی‌گردد و به گونه‌ای برای حاکمیت منشأ ماورایی^۱ قائل می‌باشد؛ یعنی آن نیروی برتر فرماندهی و خودجوش به بشر تعلق ندارد، بلکه به نیروهای ماورایی و الهی منتهی می‌شود. در این نظریه «قدرت فرمانروایان از خالق و آفریننده جهان هستی نشأت می‌گیرد و اراده ذات پروردگار در سپردن امر فرمانروایی و اعمال قدرت به فرد یا گروه و طبقه ویژه‌ای مدخلیت دارد».

بند چهارم: حاکمیت مردمی - ملی (دمکراتیک)

نظریه حاکمیت مردمی در دو مرحله‌ی فکری حاکمیت مردم و حاکمیت ملی شکل گرفته است. اساس و پایه این نظریه مبتنی بر این تفکر است که حق فرمانروایی متعلق به مردم است، زیرا انسان، مستقل، مختار و صاحب اراده است به بیان دیگر انسان «خود-آیین»^۲ بوده و می‌تواند «قانون حاکم بر خویش را وضع نماید و می‌تواند قانون خودش را بر خود حاکم کند. لذا «خود-حاکم»^۳ تلقی می‌شود.

بنیان‌های فکری و فلسفی این نظریه به یونان باستان و عصر پس از «رنسانس و اصلاحات مذهبی»^۴ در غرب برمی‌گردد. در عصر مذکور، حاکمیت از سر خدامحورانه به انسان‌محورانه انتقال یافت و منجر به شکل‌گیری پدیده «لیبرالیسم یا آزادی‌خواهی و اومانیسم» یا انسان‌گرایی شد و از این رو انسان به کمک عقل و تجربه و انطباعات حسی، مدیریت شخصی و اجتماعی خویش را به دست می‌گیرد. از جمله افرادی که به‌طور فعال در راستای ابداع و رایج نمودن

^۱ کاتوزیان، ناصر، مبانی حقوق عمومی، ص ۲۱۱

^۲ کانت، ایمانوئل، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، ترجمه حمید عنایت و علی قصیری، تهران، ۱۳۶۱، ص ۷۴

^۳ Lindley, Richard, *Autonomy*, (London: mac Millan press 1986, P5)

^۴ شجاعی وند، علی‌رضا، عرفی شدن در غرب مسیحی و شرق اسلامی، ۱۳۸۳، ص ۳۶

این نظریه قدم‌های محکمی برداشتند روسو و جان لاک بود که بعدها توسط اندیشمندان قرون نوزدهم و بیستم تثبیت گردید. روسو حاکمیت را به مفهوم اراده عمومی تلقی نموده است لذا «جمع قطعات حاکمیت است که هر قسمت متعلق به یک فرد می‌باشد». بررسی نظریه «اراده عمومی» و «حاکمیت تقسیم شده» روسو حاکی از این امر است که حاکمیت مردم به‌طور مستقیم توسط مردم عینیت می‌یابد و اراده همگانی و عموم، نمایانگر خیر مشترک و عمومی است. نتیجه اینکه به‌موجب نظریه حاکمیت مردمی «اراده مردم مستقر در ملت است و ملت در حکم واحدی است که به هیچ وجه قابل تبدیل به حاصل جمع افراد تشکیل دهنده آن نیست».

بند پنجم: حق مالکیت ملت

اینکه منشأ قدرت در جامعه چیست؟ پرسش پر دامنه و عمیقی است که پاسخ‌های به‌مراتب پیرامنه‌تر و عمیق‌تر را می‌طلبد. مباحث و مطالعات مختلفی در حوزه‌های اندیشه سیاسی، جامعه‌شناسی سیاسی، تاریخ و حقوق اساسی در پاسخ به این سؤال صورت گرفته است. چکیده آرا متفکرین و فلاسفه قرن هفدهم به بعد همگی پاسخ به این سؤال است که سرچشمه قدرت در جامعه چیست؟ و چه کسانی باید بر مردم حکومت کنند؟ اندیشه و تفکر سیاسی در طول حیات و تحول خود و با لحاظ تجربیات تاریخی در جوامع بشری، پاسخ‌های متعدد را کشف کرده است که یک سر آن در حکومت‌های مونوکراسی (حاکمیت فردی)، سر دیگر آن در حکومت‌های تئوکراسی (حاکمیت ماوراءالطبیعه) و بالاخره، وجه اخیر و غالب آن در حکومت‌های دموکراسی (حاکمیت ملی) یافت می‌شود. همان‌طور که پیشتر اشاره شد قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز تحت فلسفه سیاسی و پایه‌های اعتقادی مندرج در اصل دوم قانون

اساسی پاسخی خاص به سؤال تاریخی و رایج مزبور داده است، اصل پنجاه و شش قانون اساسی پاسخ سلیم پرسش مشارالیه است که در فصل قبل تبیین و تفسیر گردید.

بند ششم: مبنای حاکمیت

بحث درباره مبنای حاکمیت، کوششی است در راه پاسخ دادن به این پرسش که به چه دلیل، شخص یا گروهی از مردم می‌توانند اراده‌ی خود را بر دیگران تحمیل کنند و چرا اطاعت از قدرتی که وسیله اجبار می‌شود در زمره تکالیف می‌آید؟ و چگونه اراده‌ای برتر از دیگران قرار می‌گیرد و سروری می‌یابد؟ مبنای حاکمیت در سه گروه ممتاز در اندیشه فلسفی و سیاسی متبلور می‌شود:

۱. حاکمیت ماورایی: در این گروه، حاکمیت دارای منشأ الهی، ماورایی و شاخه‌ای از حکومت پروردگار بر جهان هستی است. پاره‌ای از این نظرها مذهبی به معنای مصطلح آن است و بعضی بر اندیشه‌های فلسفی تکیه دارد که حکومت روح جهانی بر تاریخ در فلسفه هگل یکی از مهم‌ترین آن‌هاست.

۲. حاکمیت آرمانی: در این گروه آنچه باید مبنای حاکمیت قرار گیرد و رابطه دولت و مردم را تنظیم کند با پاره‌ای نشانه‌های تاریخی و تخیل‌ها درآمیخته و نظریه سیاسی و فلسفی را به وجود آورده است. قرارداد اجتماعی که قرن‌ها پایه حکومت‌های دموکراسی قرار گرفته و هنوز هم یادگارهای آن دیده می‌شود از مهم‌ترین نظریه‌های این گروه است. نظر مربوط به حاکمیت نیابتی دولت از سوی مردم و تکیه بر اراده ملت که هوریو و کاره دو مالبر و دیگران گفته‌اند به‌عنوان مبنای حاکمیت، دنباله تکامل یافته همین حاکمیت آرمانی است که به واقعیت نیز نزدیک می‌شود و در زمره حاکمیت اجتماعی می‌آید.

۳. حاکمیت اجتماعی: به گروه بزرگی از اندیشه‌های واقع‌گرا گفته می‌شود که حاکمیت را یک پدیده واقعی و اجتماعی می‌دانند که با مبنای آن قابل توجیه نیست، مشروعیت از هدف به کار بردن این قدرت مایه می‌گیرد و خدمت به عموم وسیله‌ی توجیه آن است.

نتیجه‌گیری

اگرچه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تعریف جامعی از حاکمیت ارائه نشده است لکن براساس آنچه از برخی از اصول آن استنباط می‌شود، می‌توان گفت مفهوم حاکمیت و چگونگی اعمال آن مغایر با آنچه که تاکنون بیان کرده‌ایم می‌باشد و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هیچ یک از تعاریفی را که تاکنون بیان کرده‌ایم نپذیرفته است. حاکمیت از دیدگاه اسلام دارای مراتبی است که بالاترین و عالی‌ترین آن یعنی حاکمیت مطلق و ازلی و ابدی متعلق به خداوند متعال است (له ازملاک السموات و الارض - و لم یکن له شریک فی الملک). ضمن اینکه حاکمیت به معنای قدرت عمومی و به کارگیری قدرت عمومی، امانتی است از جانب پروردگار که به «انسان» «بماهو انسان» به‌عنوان برترین مخلوقات و خلیفه خدا اعطا شده است. علیحال اسلام و جمهوری اسلامی اگرچه حاکمیت ملی را پذیرفته است ولی آن را محدود در حوزه مکتب اسلام می‌نماید. همان طوری که فوقاً اشاره شد نمونه‌های بارز اعمال این حق مالکیت ملت، در همه پرسی‌های مربوط به انتخاب نوع (شکل) حکومت، قانون اساسی، انتخابات ریاست جمهوری و همین‌طور نمایندگان مجالس خبرگان و شورای اسلامی و مهم‌تر از همه بیعت و پذیرش رهبر و ولی فقیه متجلی گردیده و می‌گردد.

منابع و مآخذ

- خسروی، حسن، حقوق اساسی، انتشارات خرسندی، چاپ سوم، ۱۳۹۵
- رستمیان، محمدعلی، حاکمیت سیاسی معصومان، ناشر دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری، چاپ اول، ۱۳۸۱
- زرنگ، محمد، سرگذشت قانون اساسی در سه کشور ایران، فرانسه و آمریکا، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۴
- شعبانی، قاسم، حقوق اسلامی و ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران، انتشارات اطلاعات، چاپ چهل و ششم، ۱۳۹۱
- شفیعی، غلامرضا، دین و دولت در اسلام، نشر میراث ملل، چاپ اول، ۱۳۷۶
- علی‌بابایی، غلامرضا، فرهنگ علوم سیاسی، نشر ویس، جلد اول
- قاضی، ابوالفضل، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، نشر میزان، ۱۳۹۳
- کاتوزیان، ناصر، مبانی حقوق عمومی، نشر میزان، چاپ دوم، ۱۳۸۳
- مدنی، سید جلال‌الدین، حقوق اساسی، نشر پایدار، ۱۳۸۷
- هاشم‌زاده، هاشم، گفته‌هایی در حقوق اساسی کاربردی، نشر میزان، ۱۳۸۴
- هاشمی، سیدمحمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، نشر میزان، جلد دوم، چاپ بیستم، ۱۳۸۷



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی